

به نام خداوند رنگین کمان

کمدی عبدی و ننه هاجر

نویسنده: حدیث سیرجانیان

مینویسم به سبک خودم برای شما

ویرایش در اردیبهشت ۱۳۹۸

حرف های نویسنده: کمدی عبدی و ننه هاجر اولین اثر اینجانب میباشد که در تابستان ۱۳۹۷ نوشته شده برای بهتر شدن این متن لازم دانستم که آن را ویرایش کنم امیدوارم از خواندن این نمایشنامه لذت ببرید .

خلاصه نمایشنامه: این نمایشنامه راجع مادر و پسری است که باهم زندگی میکنند این پسر که عبدی نام دارد ساده است معمولاً همه چیز را برعکس میفهمد یا نمیفهمد تمامی اتفاقات این کمدی در خواب او میگذرد

کاراکترها:

۱- ننه هاجر

۲- عبدی

۳- ننه ماغی (زن همسایه)

۴- طناز (دختر مورد علاقه عبدی)

۵- عاقد

۶- دعانویس

۷- سکینه خانم (مادر طناز)

۸- مشتری دعانویس

۹- مادر عاقد

صحنه: یک خانه بسیار قدیمی با وسایلی فرسوده از قبیل
پتو، بالش، فرش پیکنیک و.....
سمت راست صحنه توالت قرار دارد .

عبدی: (خور پف میکند و درحالی که دارد خواب میبیند) طناز
چه قشنگه چشمت ،طناز چه قشنگه لب هات

ننه هاجر: عبدی عبدی..... بلندشو نره خر لنگه ی ظهر شد
! خدایا میبینی روزگار منو، پسر بزرگ کردم که عصای دستم
بشه این شد ! (داد میزند) بلندشو

عبدی: ها ها هاااا ... چیه؟ چیشده ننه؟

ننه هاجر: اه اه ،پیف پیف! باز تو خودتو خیس کردی ذلیل مرده
!؟

عبدی: ننه این چیزه

ننه هاجر: چیزه؟

عبدی: ننه (گریه و زاری میکند) اخه خدایا چرا !

ننه هاجر: بزار من بهت بگم ،چونکه دیشب زیاد لوپوندی پس
دادی بلندشو زودی برو دکون سر کوچه خرید کن و بیا

عبدی-چشم ... (درحال پوشیدن شلوار) اه، اینم که پاره است ! (با
تعجب)

ننه هاجر: چی؟؟؟ کی پاره است؟

عبدی: شلوارمو میگم

ننه هاجر: میدونی تو چه فکریم عبدی؟

عبدی: ننه ،چه فکری؟؟؟

ننه هاجر:یه تولیدی بز نم

عبدی:خب؟(با ذوق)

ننه هاجر:به اسم تو ...

عبدی:خب (با ذوق)

ننه هاجر:سر درشم بنویسم

عبدی:تولیدی عبدی

ننه هاجر:کارگاه خشتک دوزی عبدی !

عبدی :ننه بگو !تا دلت میخواد بگو !زمین خیلی گرده بلاخره

یه روزی میشه خشتک تو هم ... (ننه هاجر بد به عبدی نگاه

میکند عبدی از ترس حرفش را عوض میکند)خشتکمو خودم

میدوزم ار هههه!

ننه هاجر:اهان!

عبدی:خب چی میخواستی از دکون برات بگیرم؟

ننه هاجر:اول یه پمپرز مای بی بی بگیر شب ببندم بهت که در

ندی دومم...

عبدی:ننه چرا خیتم میکنی اخه .

ننه هاجر:خب چی بگم تو هر روز توی این خونه رود به پا

میکنی .عبدی من فکر میکنم رود کارون هم از خودت سر چشمه

میگیره

عبدی:ننه!

ننه هاجر: ننه میگه زهرمار ننه میگه درد! برو دکون اسد دو
کیلو عدس بگیر و بیار

عبدی: چشم ننه رو جفت تخم چشمم میرم دکون عدس دوکیلو
عدس میگیرم و میام خیالت راحت

ننه هاجر: من اینو ازت خواستم؟

عبدی: ببخشید ببخشید الان متوجه شدم میرم دکون اسد...

ننه هاجر: افرین بعدش؟

عبدی: دوکیلو اقدس میگیرم و میاممممم

ننه هاجر: مردشورتو ببرن که دلمو گل زدی برو ببینم بدو.... (با
نی قلیون دنبالش میکند)

(صدای عبدی از بیرون صحنه)

عبدی: ننه از مغازه اقدس اقا بگیرم یا اسد خانم؟!!

ننه هاجر: اول که باباش خونه زندگیمو به گند کشید حالا نوبته
پسره است... (بو میکشد) بوی خراب کاری هاش کل خونمو
برداشته باید یه فکر اساسی کنم که از شرش خلاص شم (در حال
فکر کردن است و قیلون میکشد) رادیویی بگیرم ببینم اوضاع
پیاز از چه قراره..... (موج رادیو-رادیو اعلام میکند مرگ
بر.... سریع موج را عوض میکند-گوینده زن با ناز اعلام
بارندگی میکند)

ننه هاجر: اره ارواح عمت! تموم کشورو سیل برداشته بعد تو
بگو بارندگی خیلی کم...

(کانال رادیو عوض میکند - موج - یک اهنگ عاشقانه قدیمی)
آه بیاد خاطرات جوونیم افتادم

(ننه ماغی هراسان وارد صحنه میشود)

ننه هاجر: چته؟ چیشده؟

ننه ماغی: از اینجا تا اونجاشو النگو گرفته... بر اش مانتو
۳۰۰ تومنی گرفته ... از پاساژ ازادگان هم گرفته ... اما اون
واسه من هیچ نگرفته ... جنس لباساشو دیدی؟

ننه هاجر: نه ..

ننه ماغی: همش مدن، من این لکه کهنه هایی که میبینی هم از
خونه بابام اوردم هیچی واسم نگرفته هیییییچ! روز اولی که اومد
خواستگاریمما گفت دنیا رو به پاش میریزم خب اگر نداشتی چرا
دروغ گفتی هان! چرا احساسات منو به بازی گرفتی هان!! خدا
... خدا منو دردمو به کی بگم

ننه هاجر: خب بیچاره کارگره نداره بخوره چه برسه خرج کنه
ننه ماغی: مگه نه گفت خونه به نامش میکنم کو اون چیزهایی که
قول داده بود بهم! کو اون قصر ارزوهایی که گفت برات میسازم
؟

ننه هاجر: (سکوت)

ننه ماغی: ننه هاجر با تو هستما

ننه هاجر: از قدیم گفتن با زن جماعت بحث نکن

ننه ماغی:نگاه من با کی درد دل میکنم .همون طلاقش میدم تا
بره

ننه هاجر:ناهار در خدمتت بودیم

ننه ماغی:نه نه نه برم تکلیفمو باهاش روشن کنم

ننه هاجر:بسلامت

(از میان تماشاچیان توپ به وسط صحنه انداخته میشود)

ننه هاجر:بچه جن مگه تو صاحب نداری برو خونت (توپ را با
چاقو پاره میکند)تا دفعه دیگه پیش خودش فکر نکنه رونالدوهه

(عبدی شاد و شنگول وارد صحنه میشود)

عبدی:مامی

ننه هاجر:شکم گنده تو چرا اینقدر دیر کردی هان؟! کو اون
چیزهایی که قرار بود بخری

عبدی:مغازه بسته بود گناه من چیه بعدشم داشتم از در ارایشگاه
زنونه رد میشدم وای بگو چی دیدم ؟

ننه هاجر:چی دیدی؟!!

عبدی:دیدم زری خانم جون داره اینجوری واسه طناز بند
میندازه(ادا در میاره)

ننه هاجر:ای روزگارم...هاجر خانم به چه روزی افتادی بعد از
یک عمر پسر مونگولت سرتو انداخت پایین.(با بغض)عبدی اخه
من اینجوری تربیت کردم ؟

عبدی:ننه غلط کردم .. ننه ببخشم

ننه هاجر: سکوت

عبدی: خب عاشقش شدم دست خودم نبود که

ننه هاجر: اخه پسره مونگول این همه دختر توی این ولات هست
تو چرا عاشق زری شدی! اونکه از ننتم پیر تره

عبدی: ننهههههه! داری اشتباه میکنی بخدا من عاشق طناز

ننه هاجر: اوا! خب چرا زودتر نگفتی پسر گلم کیل مویولم ...

عبدی: میگیریش برام!؟

ننه هاجر: مگه مرغه ازدواج اداب و رسوم خاص خودشو داره
! بعدشم کی بهتر از طناز جون؟

عبدی: طناز چه قشنگه چشمت .. طناز چه قشنگه لب هات ...

خیلی خب، خیلی خب پس من الان میرم در ارایشگاه زری خانم
طناز رو صدا میزنم میگم عروس نتم میشی؟؟؟ اونم میگه
بلههه!

ننه هاجر: نهههه! نریا! خدایی نکرده یکی میفهمه سنگ میزنه
توی سرتا!

عبدی: ننه مگه من کم الکیم! کی جرات داره سنگ بزنه توسرم
هان!

ننه هاجر: خیلی خب حالا عصبانی نشو تا من یه چرتی بزنم
بعدا راجب این چیزها صحبت میکنیم

عبدی: خوب بخوابی (به حالت دل پیچ و دل درد میگوید)

ننه هاجر: باز چته ادا میای

عبدی: فشار رومه فشار

ننه هاجر: فشار اقتصادی؟

عبدی: نه فشار ۱، ۲، ۳.

(با افتابه به سمت دستشویی می دود)

ننه هاجر: اخر از دست تو من جوون مرگ میشم

عبدی: اهممممم

ننه هاجر: درد

عبدی: اهم...

ننه هاجر: کوفت

عبدی: (گریه میکند)

ننه هاجر: خدا بردار تت چته اخه

عبدی: بیوس گرفتم

ننه هاجر: یه بوس از کی گرفتی بی پدر؟ بیا بیرون تا نیومدم
داخل

عبدی: ننه میگم بیوست گرفتم چرا افکارت اینقدر منفیه

ننه هاجر: خب مثل بچه ادم بگو بیوست گرفتم

عبدی: اییییی....

عبدی: ننه چرا اینقدر بهم گیر میدی

ننه هاجر: همینی که هست! بخد کوچکتین چیزی بگی کاری
میکنم پیرپسر بشی داغ طناز به دلت میزارم
عبدی: ننه لال میشم خوبه؟

ننه هاجر: بدک نیست ... خیلی خب حالا برو یه قلیون براز جونی
چاق کن و بیار .. سریع!

(عبدی خارج میشود - ننه هاجر در حالیکه کانال رادیویی
عوض میکند- رادیو اعلام میکند یارانه به حساب خانه وار ها
واریز شد)

ننه هاجر: (کل میزند) یارانه ... یارانه (با نی قلیون تکونی
به خود میدهد)

عبدی: (با عجله وارد میشود) جان ای دل ای دل ... ای جان
ای دل ای دل هور!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! رایانمون ریختن!

ننه هاجر: ببینم تو بازم فالگوش وایسادی

عبدی: به جونه ننم نه ! داشتتم کارامو انجام میدادم که ناخواستته یه
صدایی تو گوشام ززمه شد یارانه به حساب خانه وار ها واریز
شد ... خب کی بریم حلقه بخریم

ننه هاجر: اوف عبدی اوف من موندم کی به تو زن میده با اون
شکم گنده ات !

عبدی: (ناراحت میشود)

ننه هاجر: خیلی خب ناراحت نشو . یه پا برو به دختره بگو ننم
کارت داره اصلا ناهار دعوتش کن اینجا

عبدی: (عبدی با ناراحتی و یک پا می‌رود)

ننه هاجر: چرا اینجوری راه میری مونگول

عبدی: من به چه سازیت برقصم! خودت گفتی یه پا برو منم که
پسر حرف گوش کنی ام گوش کردم .

ننه هاجر: برو بیرون !!!

(عبدی خارج میشود)

بهتره تا عبدی نیومده یه دلی از عزا در بیارم (به سمت کمد
می‌رود قابلمه چلو کبابی در می‌آورد و با دست شروع به خوردن
میکند)

(عبدی و طناز وارد میشوند)

عبدی: اه ببخشید طناز جون اصلا حواسم به شما نبود . خیلی
خوش اومدید . به شما معرفی میکنم رفیق بی کلک مادرم ...
و مادرم این هم طناز خانم اه ! ننه تو بازم تک خوری کردی
!(به سمت دیگ میدود)

طناز: پسره ی مونگول و بی شخصیت ! اوا سلام هاجر خانم
حالتون چطوره

ننه هاجر: سلام دخترم تا چند دقیقه پیش که داشتم از گرسنگی
ضعف میکردم الان بهترم . بفرما بشین

طناز: به روی چشم

ننه هاجر: ماشالله نوم خدا ... نوم خدا چه دختر باکمالاتی

طناز: لطف دارید

عبدی: ااره والله نون خدا نوم خدا .. اه چیزه میگم طناز خانم چی میل دارید بیارم بلوپونید!

طناز: چی؟؟؟ با من بودی؟

عبدی: نهههه! با ننم بودم . شما چی سرو میکنید بانو؟

طناز: اه . چندش

ننه هاجر: عبدی سریع سفره پهن کن مهمانمون ضعف میکنه

عبدی: الهی قربونش برم خدانکنه ضعف کنه!

طناز: بی حیا! خاله جون زحمت نکشید من باید برگردم خونمون عجله دارم

عبدی: طناز خانم چرا عجله میکنید عجله کاره بچه شیطونه!

(عبدی سفره می اندازه و تمامی خوراکی ها جلوی طناز میزاره)

عبدی: بفرماید چیزیم کم بود تعارف نکنید میگم ننم واستون درست کنه

ننه هاجر: بدبخت زن ندیده!

عبدی: اه اه تیکه میکه نداشتیما!

خب دیگه چه خبر طناز خانم از خودتون بگید از چی خوشتون میاد از چی بدتون میاد از هدفاتون بگید ارمان هاتونمیگما

پیاز نمیخورید؟؟

(ننه هاجر با چشم غره نگاه میکند)

اخخخ یادم نبود گرون شده !

ننه هاجر: کمتر بخور عبدی تا شب ترتر نکنی بخدا دیشب از خواب پریدم دیدم یه صدای میاد میگه تررترترترترترترترترترت
خیلی ترسیدم فکر کردم بازم عراقیا حمله کردن

عبدی: ننه !

ننه هاجر: ننه بی ننه !

دخترم چرا چیزی نمیخوری نکنه بخاطر چاقیت رژیم گرفتی
طناز: هاجر خانم چاقی کجا بود! من وزنم ایده آل ایده آله ! چاق
به یکی مثل پسر تون میگن نه من !

عبدی: ننه چیزی بهش نگو ناراحت میشه میره ها

طناز: با اجازتتون من از حضورتون باید برم

ننه هاجر: تازه اومدی ..

طناز: نه هاجر خانم وقت ندارم کلی کلاس دارم باشگاه دارم
تازشممم میخوام با دوستانم برم جکوزی !

هر دو: چی گوزی ؟؟؟؟

طناز: عبدی بی شعور

ننه هاجر: عبدی ببند در کپتو ابرومونو بردی داره میگه میخوام
برم جکوزی ...

عبدی: خب گوشام گوزی شنید تقصیر من چیه !

ننه هاجر: طناز خانم ازت یه سوال دارم

طناز: بفرمایید

ننه هاجر: چرا تا الان شوهر نکردی خواستگار گیرت نیومد یا

....

طناز: این حرفها چیه اخه من قصدم ادامه تحصیله میخوام درس بخونم و...

عبدی: بهونه ی جدید دخترهای ترشیده خخخخ

طناز: پررو بی ادب ساکت شو! هاجر خانم به شما چه من چرا شوهر نکردم خواهشا تو حریم خصوصی کسی دخالت نکنید

ننه هاجر: وا!

عبدی: بشین طناز! بشین من غلط کردم دیگه تکرار نمیشه مرگ عبدی بشین

ننه هاجر: دختر چرا فورا فیگور میگیری من خواستم تورو واسه ی پسر خواستگاری کنم همین!

طناز: اه وا مادر جون خب زودتر میگفتی

ننه هاجر: عسیسم!

عبدی: طناز چه قشنگ چشمات طناز چه قشنگ لبهات ...

طناز: ؟؟؟؟؟

طناز: هان؟

عبدی: عروس نم میشی؟؟؟؟

طناز: من ... من ... (غش میکند-سریع بلند میشود) خبییب من
برم با مامانم صحبت کنم بعد خبرشو بهتون میدم جای دیگه نرید
خواستگاری ها !

ننه هاجر: سلامت

عبدی: طناز وایسا! اما که هنوز از هدف و خواسته هامون نگفتیم
طناز: خب اول شما بگو بعد من میگم ...

عبدی: من میگم اگه بچمون تو روز بارونی دنیا اومد اسمش
بزاریم بارانه اگر تو روز افتابی دنیا اومد اسمشو بزاریم افتابه
نظرت چیه؟ خیلی رمانتیک میشه نه !

طناز: من میگم اسمشو بزاریم یارانه خیلی لاکچری میشه نه !
ننه هاجر: به نظر من بادمجونم قشنگه

عبدی: خب عزیزم بعدا خصوصی راجب اسم بچه هامون
صحبت میکنیم الان برو به کارت برس هر وقت هم خواستی
بری چی چی گوزی یه ندا بده با خره صمد پیام دنبالت اگر
تعداد زیاد بود بگو باربند بزوم

ننه هاجر: خدا بده شانس

طناز: خب دیگه من رفع زحمت کنم

هر دو: سلامت

عبدی: راضیش کردی

ننه هاجر: فعلا که اره

عبدی: واییییی به ارزوم رسیدم . میگما؟

ننه هاجر: باز چته !

عبدی: منکه بیکارم ! اگه گفتن شغلش چیه چی بگیم !

ننه هاجر: میگیم دانشگایه !

عبدی: ساده ای ! امروزه ک کسی دنبال درس و تحصیل اقا داماد نیست

ننه هاجر: پس دنبال چی هستن !؟

عبدی: پول

ننه هاجر: خب میگیم کارمنده بانکه

عبدی: هه اونم که حقوقش پایینه !

ننه هاجر: خب بزار فکر کنم ! ها ها فهمیدم ! میگیم پیاز فروشی
داره

هر دو - عالیہ!

عبدی: ایول .. ایول ننه هاجر و ایول .. ایول ... ایول ننه هاجر و
ایول !

(صدای شکسته شدن شیشه)

هر دو - چی بود ؟ چی شد ؟

(هر دو با عجله خارج میشوند- نور میرود- اهنگ یار مبارک بادا
-نور می اید)

عبدی: چرا عاقد نیومد دیر میشه ها!

ننه هاجر: ساکت یکی میشنوه فکر میکنه ما دستپاچه ایم!

عبدی: تا عاقد نیومده من برم تا درب حیاط و پیام

ننه هاجر: هنوز زن نگرفته میخوای فرار کنی! ای بدبخت

عبدی: فرار چیه بابا کار دارم

ننه هاجر: چه کاری

عبدی: اخه....

سکینه خانم و حاضرین: گونی گونی پشگل دختر ما خوشگل

گونی گونی پشگل طناز ما خوشگل

ننه هاجر: ساکت عبدی هم اینقدر سرخاب سفیداب میمالوند قشنگ
میشد!

طناز: اوف دیر شد چرا عاقد نیومد زشته بخدا!

عبدی: خانم عصبی نشیا ار ایشت بهم میریزه مثل زامبی میشی

طناز: وا! اقای عبدی!!!

عاقد: یا الله.....!

همگی: بفرما.....

عاقد: ببخشید دیر کردم مادرم هم اصرار داشت که همراهم بیاد

سکینه خانم: خوش اومدن مهمان حبیب خداست

(عاقد کنار ننه هاجر نشسته)

عبدی: هوی! بلندشو ببینم. فکر کرده شهر هرته کنار نم نشسته!

عاقده: ببخشید (باترس)

با اجازتان خطبه عقد را جاری میکنم

بوزینه محترمه ...

عبدی: مثل ادم با خانمم صحبت کن مگه خودت خوارمادر نداری

عاقده: من معذرت میخوام امروز زبونم درست نمیچرخه ! دوشیزه

مکرمه سرکار خانم صغری عوضی ایا وکیلیم شمارا.....

عبدی: عاقد صبر کن ببینم ! تو که تا دیروز اسمت طناز بود چیشد

الان شدی صغری !

ننه هاجر: کلاهدرداری تو روز روشن! دیدین پسرم پیازفروشه

هوا برتون داشت!

سکینه خانم: پسرم تو شناسنامش صغری گذاشتیم اما تو خونه

بهش میگی طناز! فکر کردم میدونستی!!

عبدی: خب مامی جون زودتر میگفتی !

سکینه خانم: از بس عجله کردین وقت نشد

ننه هاجر: دستپاچه بودن

عاقده: ادامه بدم ؟

همگی: بفرمایید

عاقده: دوشیزه مکرمه سرکار خانم صغری عوضی ایا وکیلیم

شمارابه عقد آقای حسن سالارمنش در بیاورم

عبدی: دیگه نمیتونم تحمل کنم بزارین بزرم بکشمش

سکینه خانم: اروم باش عبدی سنگ نرنی تو سرشا

عبدی: بی غیرت اسم مرد غریب کنار عشقم میزاری
عاقده: ببخشیدددد بخدا قاطی کردم حواسم نبود الان درستش میکنم
ننه هاجر: عبدی بتمرگ سرجات

عاقده: دوشیزه مکرمه سرکار خانم صغری عوضی ایا وکیلیم
شمارا با مهریه دو گونی پیاز سفید و سفر زیارتی سید حسین به
عقد دایم آقای عبدی بی ازار در بیاورم؟ ایا وکیلیم؟؟
حاضرین: عروس رفته کاکل بچینه!

عبدی: عمرم چرا زحمت کشیدی میگفتی خودم برات میچیدم
عاقده: برای بار دوم عرض میکنم ایا وکیلیم؟
حاضرین: عروس رفته توله بچینه

عبدی: دروغ ندین عروس کنارمه مگه کورین!
عاقده: برای بار سوم عرض میکنم ایا وکیلیم؟
عبدی: پ ن پ ن پ متهمی

سکینه خانم: حاضرین شما شاهدین من دخترمو به یک پیاز
فروش دادم نه فردا پس فردا مهندس و کارمند از اب دربیاد!
طناز: با اجازه مادرم و اقام و اقاش خدابیامرز بله!
(کل-نور مبرود)

طناز: چیشد

سکینه خانم: برقا رفت
عبدی: ننه ما میترسم

(نور می اید — دعانویس و مشتریانش)

دعانویس: چندسالته

مشتری: ۳۹

دعانویس: مشکلات چیه

مشتری: شوهر گیرم نمیاد

دعانویس: دستتو بیار، از هر زاویه نگاه میکنم هیچکی توی

سرنوشتت نمیبینم متاسفم

مشتری: چیشد؟

دعانویس: ترشیدی

(مشتری گریه میکند و خارج میشود)

دعانویس: مشکل شما چیه

ننه هاجر: پسر م ...

دعانویس: معتاده؟

ننه هاجر: نه ...

دعانویس: میخوای دعای سیاهی بین خودش و زنش بنویسم؟

ننه هاجر: نه

دعانویس: دزده؟

ننه هاجر: نه! فقط توی خودش دستشویی میکنه!

دعانویس: زیر پنج سال یا بالای پنج سال؟

ننه هاجر: بالا

دعانویس: میری سر کوچه دکون اسد اقا یه دونه پمپرز میگیری
شب تا شب میبندی بهش دیگه خونتو کثیف نمیکنه

ننه هاجر: درمونی نداره؟

دعانویس: خیر. نفر بعد بیاد داخل

(نور میرود)

(عبدی در خواب)

عبدی: طنازم عشق کی بودی تو؟؟

ننه هاجر: عبدیییی پاشو دکون اسد بست عدس میخواما!

عبدی: ها ها چیه ننه!

ننه هاجر: پیف پیف باز تو خودتو خیس کردی ذلیل مرده

عبدی: ننه پس طناز کو

ننه هاجر: تو چکار دختر مردم داری

عبدی: زنمه ما باهم ازدواج کردیم ننه یادت نیست!؟

ننه هاجر: عبدی از توهم بیا بیرون زن کو

عبدی: به جونه ننه دارم راست میگم

ننه هاجر: اخه کی به توی بی پوله بیکار زن میده یکم از رویا بیا

بیرون زن گرفتن تو این موقعیت فقط توی خوابه

عبدی: راست میگی ننه پیاز فروشم نشدیم!

(نور میرود)

پایان

تقدیم به دوست هنرمندم آقای حسن سالارمنش
(هرگونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز نویسنده
پیگرد قانونی دارد)

۰۹۱۷۰۱۵۷۴۲۳ شماره تماس با نویسنده